



بسم الله الرحمن الرحيم

حکم اولیة امر به معروف و نهی از منکر

حکم اولیه امر و نهی در واجبات و محرمات

بیان ادله

ادله عقلی / قاعده لطف

نخستین دلیل در تقریر عقلی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر این بود که ما با استناد به قاعده لطف بدون نیاز به هیچ دلیل لفظی به وجوب امر به معروف و نهی از منکر دسترسی پیدا کنیم. تقریر استدلال و استناد به قاعده لطف را عرض کردیم.

مناقشات بر تقریر قاعده لطف

اشکال اول

بعد گفتیم مهم‌ترین اشکال به این مسئله ادعای وجود ملازمه بین وجوب امر و نهی بر عبد و وجوب آن بر خود مولی است و این ملازمه مستلزم یکی از آن دو تالی فاسد بود؛

۱. اینکه در عالم خارج اصلاً نباید عصیان و ترک واجب و اتیان به معصیت و محرم محقق شود؛
 ۲. اینکه معاذ الله خداوند در تکلیف خود و آنچه که مقتضای لطف او است قصوری داشته باشد.
- که هر دو قبیح است.

جواب علامه حلی به اشکال اول

جواب اولی که داده شده بود این بود که تفاوت دارد، به عبارت دیگر امر و نهی بنده با امر و نهی الهی تفاوت دارد و امر و نهی الهی مستلزم اجزاء نیست و به حد اجزاء ملازمه را قبول نداریم. این جواب اول بود که از مختلف نقل شد. دو مناقشه نسبت به آن نقل کردیم منتها هنوز داوری نهایی نسبت به آن مناقشات انجام ندادیم.

تذکر

این از مرحوم سید یزدی نیست، یا در کلمات آقای فاضل است یا تفسیر الشریعة جلد ۱۶ است یا یکی دیگر از این کتاب‌ها. کتاب‌هایی که ما الان مراجعه می‌کنیم علاوه بر کتب قدما، جواهر و فقه‌الصادق و تفسیر الشریعة و موسوعة احکام فقهی که در ذیل واژگان امر به معروف و نهی از منکر آمده است.



جواب مرحوم سید یزدی به اشکال اول

جواب دوم در یکی از این کتب به مرحوم سید یزدی در حاشیه مکاسب ایشان نسبت داده شده است و آن این است که کسی بگوید که لیس کلّ لطف واجب علی الله؛ هر لطفی بر خدا واجب نیست. مرحوم خواجه و علامه و دیگران که اشکال کردند گفتند اگر این لطف اینجا است باید خود خداوند نیز اقدام کند و آن منجر به یکی از آن دو تالی می شود، جواب دوم به اشکال خواجه و علامه این است که ملازمه را قبول نداریم؛ زیرا شما می گوید اگر این امر به معروف و نهی از منکر باید از مکلف صادر شود، خدا هم باید اقدام کند ولی اقدام خدا منجر به الجاء می شود.

با توجه به این مطلب که لطف دو قسم است؛

۱. افعال لطفی که ویژه خداست؛

۲. افعال لطفی که اختصاص به آن ندارد و طریق منحصر نیست و دیگرانی هم می توانند آن کار را انجام دهند.

جواب دوم این است که هر لطفی بر خدا واجب نیست، اینکه خدا به بازداشتن یا واداشتن اقدام کند، لطف است ولی این لطف واجب نیست دلیلی برای اینکه مطلق این واجب باشد نداریم، برای اینکه در اعمال و راههایی که برای توجیه مکلف به سمت اطاعت و پرهیز او از عصیان از خود مکلف صادر می شود و متصور است، دخالت خدا در آنجا دلیل ندارد، این حرفی کلی تری است، یعنی می خواهد بگوید دخالت شارع از باب لطف در جایی لازم است که کار انحصاری خود شارع باشد مثل ارسال رسل، انزال کتب، این کار ویژه اوست و کس دیگری نمی تواند این کار را انجام دهد اما لطف خداوند در کارهایی که مکلف می تواند انجام دهد، لازم نیست و دلیلی بر این نداریم. این کبرای قصه است، پس لیس کلّ لطف واجب علی الله فلیجب علی الله لطفی که مختص به او است و از او برمی آید مثل ارسال رسل، انزال کتب و چیزهایی از این قبیل و اما کارهایی که دیگران نیز می توانند انجام دهند، دخالت الهی از باب لطف در آن لازم نیست. این مطلب در حقیقت جواب از آن اشکال با ورود به کبری است، می گوید کبرای «لطف واجب علی الله» مطلق نیست.

مناقشه در جواب مرحوم سید یزدی

مناقشه ای که ممکن است طبق مبانی متعارفی که وجود دارد کسی وارد کند این است که حکم عقل استثنایدار نیست، اگر شما دلیلی دارید که لطف واجب است باید هم در جایی که لطفی در ذات خداوند منحصر است بپذیریم و هم آنجایی که منحصر نیست.

جواب استاد به مناقشه

اما این جواب قابل پاسخ است، ممکن است کسی بگوید که دلیل ما در باب قاعده لطف از اول، لطف به طور مطلق نبوده، قیدی در آن قاعده است. آیا در آن قاعده قید است یا نیست؟ این را بعد عرض می کنیم.

بنابراین اگر قاعده عقلی ملاک فقط لطف باشد این جواب درست نیست زیرا تخصیص در حکم عقل معنا ندارد اما اگر در بررسی کبری و قاعده دیدیم که لطف با قیدی است، از ابتدا قاعده لطف از باب ضیق فم الرکیة مقید بود و این مورد از آن خارج بود، آن تخصص می شود و خروج تخصیصی در احکام عقلیه هیچ مانعی ندارد، اما اینکه این خروج لطف غیر منحصر از قاعده تخصیصی است یا تخصیصی؟ متوقف بر



بحثی است که بعد عرض خواهیم کرد، ببینیم آیا مطلق لطف واجب است یا قیودی در آنجا است؟ که بعد عرض خواهیم کرد که شاید قیودی باشد.

این سیر قصه قاعده لطف و استدلال به آن در مبحث امر به معروف و نهی از منکر بود که ما عرض کردیم عین این استدلال در قاعده تربیت و هدایت و همین طور در قاعده ارشاد جاهل نیز قابل جریان است.

بیان قاعده لطف

بدون اینکه ورود در بحث کلامی و با بیانی اجمالی، در دو مقام بحثی را درباره قاعده لطف بیان می کنیم؛

بحث کبروی؛ موضوع قاعده لطف

مقام اول کبرای بحث از قاعده لطف است. در این باره ابتدا نکاتی را بیان خواهیم نمود.

۱. مبنای قاعده لطف

قاعده لطفی که در کلام، اصول و نیز در مسائل فقهی مکرر مورد استشهاد قرار گرفته است، از قواعد مهم کلامی و فلسفی است، به تعبیری دقیق تر قاعده ای فلسفی است که آثار کلامی دارد و اصل آن به قواعد ریشه ای تری که در فلسفه و در حکمت متعالیه آمده است، برمی گردد؛ آن قواعد عبارت اند از واجب الوجود و استجماع واجب الوجود لجميع الکمالات و اینکه واجب الوجود هر جا که قابلیت فیض وجود داشته باشد او دائم الفیض است. اینها مبانی فلسفی بحث است. وجود کامل که هیچ مانعی در جریان فیض از ناحیه او نیست باید دائم الفیض باشد و قاعده امکان اشرفی که در فلسفه آمده و قاعده جریان و دوام فیض همه اینها را می پذیریم.

بنابراین مبنای نکته اول این است که دو بحث داریم؛ کبری و تطبیق بر صغری، در کبری عرض ما اولاً این است که مبنای این قاعده همان مبانی فلسفی است بر اساس وجود کامل و اقتضای کمال وجود الجریان فیض من الله که این فیض جاری و دائمی است و هر آنچه که برای کمال دیگران لازم باشد از ناحیه او جریان پیدا می کند و آن قاعده امکان اشرفی که در اسفار و در کتابها آمده است همه مبتنی بر همین است، اصل همه اینها، حکمت خدا، عدل خدا، لطف خدا، دوام فیض خدا، قاعده امکان اشرف به چند تعبیر در قواعد فلسفه آمده، در کلام هم برای مباحث کلامی مبنا قرار گرفته است و کم و بیش هم به اصول و فقه سرایت کرده است، همه اینها هم درست است و اساس همه اینها برمی گردد به تصویری که ما از واجب الوجود و آن کمال مطلق داریم. این یک نکته که مبنای قاعده لطف مثل چند قواعد دیگر که به آنها اشاره کردیم اصل کمال مطلق است و اقتضای آن نسبت به حکمت و لطف و رحمت و امثال اینها است.

۲. مقید بودن لطف خداوند

اما نکته دومی که در این بحث کبروی باید به آن توجه کنیم این است که این جریان فیض من الله و دوام فیض من الله و رحمت الهی و لطف خدا همه طبق آن مبنا درست است اما باید توجه داشته باشیم که در جریان این رحمت و فیض و لطف دو چیز شرط است؛

**۱. قابلیت قابل؛**

فیض الهی و دوام فیض و رحمت الهی مشروط به این است که قابلیت در قابل وجود داشته باشد، این روشن است و عدم قابلیت موجب نقصی در فاعلیت فاعل و کمال او نمی شود.

۲. عدم مزاحمت؛

دوم این است که گاهی تراحماتی در عالم و در عالم ثبوت وجود دارد که مانع از جریان و دوام فیض می شوند یعنی این تراحمات موجب عدم قابلیت می شود، گاهی عدم قابلیت همان عدم قابلیت ذاتی است، گاهی عدم قابلیت دریافت فیض به دلیل تراحماتی است که وجود دارد، یعنی مجموعه مصالح و مفاسد متزاحمه ای است که آن از اینکه فیض جریان پیدا کند، مانع می شود. شاهد فرد بحث همان است که همه می دانیم و آن اینکه اقتضای رحمت و حکمت و فیض الهی این است که انسان ها با اختیار به قله های کمال و سعادت برسند، خدا می تواند بدون اختیار همه اینها را مانند ملائکه قرار دهد منتها همین که پای اختیار پیش آمد بعضی از رحمت ها و لطف ها محدود می شود.

پس لطف از ناحیه خدا واجب است ولی دو قید دارد؛ ۱. قابلیت ذاتی این قابل. ۲. عدم مزاحمت است، اینکه آن مزاحمت و تراحمات جلوی آن را نگیرد؛ بنابراین دو رحمت از ناحیه خدا متصور است؛ ۱. ذات شما ذات ملکی باشد؛ ۲. بشر با اختیار خود به قله های کمال برسد، این دو باهم در انسان کافر فاسق تراحم پیدا کرده است، اگر آن باشد کمالات اختیاری در نوع بشر تحقق پیدا نمی کند، اگر این باشد یک ریزش هایی دارد، چون لازمه اختیار این است، اینجاست که نمی توانیم به قاعده لطف تمسک کنیم، اینکه خدا دائم فیض است و امکان اشرف و همه اینهایی که در فلسفه گفته شده و درست است، بگوئیم اقتضای لطف خدا این بود که همه را به صورت ملک خلق کند، لطف خداست که اصلاً کسی گناه نکند، بلکه چیز دیگری در مقابل این عنایت و لطف است که آن ارجح است و آن موجب شده است که بعضی از الطاف و رحمت ها جریان پیدا نکنند.

نکته دوم در شرط قاعده لطف بسیار نکته مهمی است که لطف همان طور که قابلیت قابل ذاتاً را می طلبد باید در مقام تراحم بین الطاف و رحمت ها این لطف مرجح باشد والا ممکن است این ذاتاً لطف باشد ولی در تراحم مرجوح شود، این همان است که می گفتیم لطف قید دارد، البته اگر دقت کنیم شاید این قید توضیحی باشد، ما می گوئیم بر اساس آن مبانی فلسفی لطفی بر خداوند واجب است که قابل باشد و آن لطف مزاحم به لطف ارجحی نباشد و در این لطف ارجح هم شخص همیشه مطرح نیست گاهی نوع مطرح است، آیات قرآن هم که می فرماید این قاعده لطف هم عقل می فهمد، هم ادله شرعی داریم، «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۱، «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ»^۲ فلذا اصل قاعده لطف بنیاد و دلیل عقلی محکم دارد، هم انبوهی از ادله و شواهد قرآنی و روایی بر دوام فیض از خدا وجود دارد که دلالت بر این امر می کنند که واجب است این فیض و لطف بر خدا، - البته وجوبش تعبداً می گویند وجوب عن الله است نه علی الله -، همان طور که بوعلی سينا در شفا گفته اند، ملاصدرا هم در اسفار و ... آورده است، این وجوب عن الله است ولی وجوب است و این کار حتماً انجام می شود اما این وجوبی که مبانی عقلی و نقلی دارد و قاعده محکمی است موضوع آن لطف با محل قابل و بدون مزاحم ارجح است، این موضوع لطف است.

۱. اعراف؛ ۱۵۶

۲. شوری؛ ۱۹



این کبرای قصه است یعنی عقل و ادله شرعی و لفظی همه منصرف به این است؛ زیرا این یک قید عقلی است که به همه این دلیل می گوید «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۳، این عام است ولی یک قرینه لبی و عقلی داریم که این را تخصیص می زند به رحمتی که قابل باشد و مزاحم اولی و ارجح نداشته باشد، این حکم عقل دلیل لبی است که همه این اطلاقات «و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۴ را مقید می کند، پس حکم عقل که دلیل اصلی است از اول محدود به قیودی است، ادله مطلقات شرعی هم در قاعده لطف همه با آن حکم عقل محدود می شود، این دلیل لطف است.

پس قاعده لطف مستند به ادله است، عقلاً و نقلاً. نکته دوم هم این است که موضوع آن محدود به لطف در محل قابل و بدون مزاحم اولی و ارجح است با قیودی که گفته شد.

بحث صغروی؛ تطبیق قاعده لطف بر مصادیق

در مقام کبری معلوم شد که این لطف چیست. وقتی می خواهید قاعده لطف را در افعال الهی جریان دهید، به عبارت دیگر وقتی می خواهید این قاعده را روی این فعل خدا پیاده کنید، اینجا باید احراز و اطمینانی پیدا کنید که مزاحم ارجحی نیست، محل قابل است و مزاحم ارجح نیست. قابلیت محل را معمولاً عقل می فهمد اما دشواری قصه در احراز شرط دوم است که این لطف مزاحم ارجح ندارد، اینجا است که در تطبیقات قاعده لطف با محدودیت و دشواری مواجه خواهیم شد؛ زیرا شرط احراز عدم مزاحم ارجح نیاز به نوعی احاطه بر مصالح و مفاسد دارد تا انسان بتواند به نتیجه برسد.

. سال قبل یک بحثی در مورد این داشتم که کشفیات علوم برخلاف دریافت های عقل مستقل به سادگی نمی توانند مبنای قاعده فقهی شوند. صحیح است که احکام مبتنی بر مصالح و مفاسد است، روانشناسی یا اقتصاد و جامعه شناسی آمده و حتی به صورت واضح و قطعی گفته است که این مصلحت در این فعل است ولی صرف یک مصلحت کافی نیست، البته آنجا دو سه نقطه گفتیم، مصلحت ها باید به شکلی به آخرت مرتبط شود و همچنین باید در تراحات اولی و ارجح شود، ما احاطه بر آن مصالح و مفاسد نداریم، نمی توانیم نقشه واقع را بدانیم تا ارجح و غیر ارجح را تشخیص دهیم.

ممکن است در مواردی انسان به اطمینان یا قطع برسد، مثلاً در ارسال رسل و انزال کتب شاید این طور باشد یعنی بعد از اینکه خداوند مخلوقی را آزاد خلق کرد و می دانیم که می خواهد از مجرای آزادی به آن کمالات برسد و یقین داریم که به جز مساعدت های از قبیل ارسال رسل و انزال کتب نمی شود، شاید آنجا مطمئن به این باشیم که مزاحمی وجود ندارد و لذا در اصل ارسال رسل و انزال کتب شاید بتوان قبول کرد ولی در اجماع لطفی نه. در بحث امامت شاید مصالح مزاحمه ای بوده که اقتضا کرده است نسب نکند، خیلی از مواردی که به قاعده لطف تمسک شده اطمینان به آنچه که مزاحمی وجود نداشته برای ما آسان و راحت نیست، البته اگر کسی اطمینان پیدا کرد مانعی ندارد و این نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت.

۳. اعراف؛ ۱۵۶

۴. اعراف؛ ۱۵۶



جمع‌بندی از قاعده لطف

بنابراین کل عرض ما در باب قاعده لطف همان چیزی بود که امروز عرض کردیم، ادله عقلی و نقلی را قبول داریم اما دلیل العقل مقید است به لطف با محل قابل و بلا مزاحم ارجح و الاولی. مطلب دیگر این است که تشخیص بالقطع أو الاطمینان موارد عدم مزاحم بسیار نادر است و لذا در بسیاری از این مواردی که می‌خواهند به قاعده لطف تمسک کنند ما اطمینانی به عام مسئله نداریم؛ البته اگر خود شارع فرمود ما کشف می‌کنیم که اینجا مزاحم نبوده و این لطف انجام شده است ولی آن به صورت اتّی است و از این طریق به شکل لَمّی نمی‌توانیم به مفادی در کلام یا در اصول یا در فقه برسیم.